

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

، بهار و تابستان ۱۳۹۵

جست و جوی رگه‌هایی از شاهنامه فردوسی در شعر دو تن از شاعران مقاومت افغانستان: محمد کاظم کاظمی و عبدالسمیع حامد

دکتر حسین یزدانی^۱، صالح محمد خلیق^۲

چکیده

شعر مقاومت، بخش بزرگی از ادبیات معاصر افغانستان را می‌سازد. این گونه از شعر در جریان سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۰ خورشیدی در برابر نظام دست‌نشانده شوروی (سابق) در افغانستان و تهاجم ارتش سرخ به آن کشور و نیز در برابر جنگ‌های داخلی و نظام طالبان در داخل و خارج افغانستان پدید آمده است که نه تنها در ادبیات این کشور بلکه در ادبیات معاصر فارسی در سطح منطقه نیز درخور اعتنا و بررسی است.

پژوهش حاضر بر آن است که به بررسی تأثیر شاهنامه فردوسی بر شعر مقاومت محمد کاظم کاظمی و عبدالسمیع حامد، دو تن از شاعران افغانستان بپردازد و جلوه‌های گوناگون این اثرگذاری را در آثار آنان نشان بدهد.

روش ویژه پژوهش، تحلیلی - توصیفی است که با تحلیل شواهد درون متنی و مراجعه به منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که شاهنامه فردوسی در دو بُعد «آرمانی» - میهن‌دوستی و آزادی‌خواهی و بیدادستیزی - و «واژگانی» - کاربرد نمادهای اسطوره‌ای، نام‌های جنگ‌افزارها و واژه‌های دیگر و تلمیحات و اشارات به داستان‌ها و شخصیت‌های شاهنامه بر شعر شاعران یادشده تأثیر گذاشته و از این نگاه، شعر آنان در پرورش خودشناسی و خودآگاهی ملی و تقویت روحیه حماسی رزمندگان بسیار مؤثر بوده است.

واژه‌های کلیدی

شعر مقاومت، افغانستان، شاهنامه فردوسی، محمد کاظم کاظمی، عبدالسمیع حامد.

^۱ . استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول): hyzdani45@yahoo.com

^۲ . دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور.

۱- مقدمه

شاهنامه، بزرگترین اثر حماسی اسطوره‌ای و ملی اقوام آریایی و در شمار مهم‌ترین آثار حماسی جهان است که حکیم ابوالقاسم فردوسی شاعر فرزانه خراسان در سده چهارم هجری قمری به زبان فارسی سروده است. این اثر حماسی که از زمان سرایش تاکنون مورد استقبال بسیاری از نویسندگان و سخنوران زبان فارسی قرار گرفته، پیوندهای ژرفی با کشور و مردم افغانستان دارد.

بستر سرایش، بن‌مایه‌ها و رویدادهای شاهنامه و در حقیقت بیشترین بخش ایران شاهنامه را افغانستان امروز که از کهن‌ترین روزگاران تا سال‌های نخستین پس از تعیین مرزهای سیاسی نو در تمام متن‌های منثور و منظوم به نام ایران یا خراسان نامیده می‌شد، تشکیل می‌دهد. از همین رو شاهنامه بیشترین اثرگذاری را بر فرهنگ مردم افغانستان داشته است که جلوه‌هایی از آن را می‌توان در نام‌ها، جای‌ها، بناها و اشخاص و نیز در ضرب‌المثل‌ها، فرازها و افسانه‌ها و حکایت‌ها و به ویژه در زنده‌بودن آیین شاهنامه‌خوانی در میان مردمان مناطق گوناگون این کشور به روشنی مشاهده کرد و در این میان شعر مقاومت افغانستان در ادبیات معاصر این کشور، با توجه به حماسی بودن موضوع خود، بیشترین تأثیر را از شاهنامه پذیرفته است.

در افغانستان، شعر مقاومت به معنای خاص آن در تاریخ ادبیات به شعری گفته شده که در برابر دستگاه‌های حاکم و استیلای بیگانگان بر این کشور با درون‌مایه میهن‌دوستی و آزادی‌خواهی و بیان دردهای ستم‌ها، شکنجه‌ها، مهاجرت‌ها و زندان‌ها، از آغاز دوران نظام مارکسیستی تا فروپاشی نظام طالبان (۱۳۵۷ - ۱۳۸۰ هجری خورشیدی) در این کشور، سروده شده است.

به هر صورت، بسیاری از شاعران افغانستان مانند محمدکاظم کاظمی و عبدالسمیع حامد در آن دوره‌ها با الهام از شاهنامه و با تأثیرپذیری از آن با سرایش آنچه که به نام «شعر مقاومت افغانستان» شناخته می‌شود پرآوازه شدند؛ شعری که بازتاب آرمان‌های آزادی‌خواهی و جهاد مردم این کشور و دربرگیرنده پیام‌های برادری، همبستگی و یکپارچگی مردم این

سرزمین و نیز بیانگر روحیه آزادگی، ستم‌ستیزی و پایداری و نبرد آنان در برابر تاریک‌اندیشی و بیدادگری و ددمنشی طالبان و هراس‌افکنان جهانی بوده است.

۱ - ۱ - بیان مسئله

افغانستان امروز، بخشی از خراسان بزرگ دیروز و ایران کهن است که پیشینه تاریخی بیش از شش هزارساله دارد. این سرزمین باستانی گهواره تمدن و فرهنگ آریایی و خاستگاه زبان و ادبیات فارسی دری و از بسترهای مهم پیدایی و شکوفایی ادبیات حماسی است.

جغرافیای این کهن بوم‌وبر، بخش گسترده‌ای از قلمرو ایران شاهنامه فردوسی و بستر بیشترین رویدادهای حماسی این شاهکار ماندگار جهانی را می‌سازد. مردم افغانستان، شاهنامه را شناسنامه ملی خود می‌دانند و سده‌ها است که آیین شاهنامه‌خوانی را در جای‌جای این سرزمین برپا می‌دارند.

شاهنامه نه تنها یکی از سرچشمه‌های زلال و سرشار الهام این ملت آزاده در جنبش‌ها و نبردهای دادخواهانه و آزادی‌خواهانه آنان بوده، بلکه در شکل‌گیری شعر مقاومت افغانستان نیز اثرگذاری ژرفی داشته است.

بازشناسایی گوشه‌های گوناگون این اثرگذاری یکی از نیازهای گسترده شعر معاصر فارسی دری افغانستان است و پژوهش حاضر بر آن است تا تلمیحات و اشارات بر داستان‌های شاهنامه را در شعر مقاومت محمدکاظم کاظمی و عبدالسمیع حامد، دو تن از شاعران مطرح مقاومت افغانستان در سال‌های میان ۱۳۵۷ و ۱۳۸۰ خورشیدی بررسی کند. در این پژوهش کوشش شده است تا به پرسش اصلی زیرین پاسخ ارائه شود:

- جلوه‌های اصلی تأثیر شاهنامه بر شعر مقاومت «محمدکاظم کاظمی» و «عبدالسمیع حامد» چیست؟

۱ - ۲ - پیشینه پژوهش

شعر مقاومت، از مباحث و مدخل‌های نو در ادبیات معاصر افغانستان است که شعرهایی با درون‌مایه‌های جهاد مردم افغانستان در برابر نظام مارکسیستی و تهاجم ارتش سرخ

اتحاد شوروی (سابق) و همچنان جنگ‌های داخلی و مقاومت در برابر طالبان را در بر می‌گیرد. تاکنون دفترهای متعددی از شعر مقاومت افغانستان و نیز نقدها و پژوهش‌هایی درباره این بخش مهم شعر معاصر فارسی دری کشور، چاپ و منتشر شده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد تحقیق جداگانه و کاملی که نشان‌دهنده اثرپذیری شعر مقاومت افغانستان از شاهنامه فردوسی باشد در دسترس نیست.

۱- ۳- مواد و روش پژوهش

داده‌های مورد استفاده پژوهش حاضر، دفترهای شعری: *پیاده آمده بودم...* (تهران، ۱۳۷۰)، *قصه سنگ و خشت* (تهران، ۱۳۸۵) از محمد کاظم کاظمی؛ و *شیشه‌های تشنه* (بلخ، ۱۳۷۱)، *از دوزخ اردیبهشت* (بلخ، ۱۳۷۲)، *بگذار شب همیشه بماند!* (پیشاور، ۱۳۷۷)، *رنگین کمان بر فراز مرداب* (بلخ، ۱۳۷۸) و *شب‌نامه آفتاب* (بلخ، ۱۳۷۸) از عبدالسمیع حامد؛ دو تن از شاعران مقاومت افغانستان، و همچنین شعرهای منتشر شده آنان در دفترهای شعر مقاومت و برخی از نشریه‌های ادواری می‌باشند. روش ویژه پژوهش، تحلیلی-توصیفی است که با استفاده از قراین و شواهد درون متنی انجام شده است.

۲- بحث

شعر مقاومت در ادبیات معاصر افغانستان با «جنگ‌نامه سرایی» در زمان احمد شاه درانی آغاز شد و نظام‌الدین عشرت سیالکوتی قرشی شاهنامه‌ای در احوال آن شاه و حملات او بر هندوستان به وزن شاهنامه فردوسی سرود. (طغیان ساکایی، ۱۳۹۰: ۲)

پس از لشکرکشی انگلیسی‌ها به افغانستان در نیمه نخست سده ۱۷ میلادی، دو اثر دیگر نیز به نام‌های «جنگ‌نامه» و «کبرنامه» به وزن شاهنامه در افغانستان پدید آمد؛ «جنگ‌نامه» اثری حماسی است درباره نخستین نبرد مردم افغانستان با مهاجمان انگلیسی (۱۲۵۵ - ۱۲۵۸ هجری قمری) که به وسیله مولانا محمد غلام آخوندزاده فرزند ملاتیمورشاه معروف به غلامی کوهستانی (درگذشته سال ۱۳۰۶ هجری قمری)، شاعری

از کوهستان‌های شمال کابل در بیش از سه هزار بیت و در هفت باب در سال ۱۲۵۹ هجری قمری / ۱۸۴۳ میلادی سروده شده که به امیردوست محمدخان اختصاص دارد؛ و اما «کبرنامه» اثریست حماسی دربردارنده حدود ۴۴۰۰ بیت در همان موضوع که یک سال پس از سرایش «جنگ‌نامه»، توسط ملا حمیدالله حمید کشمیری (درگذشته سال ۱۲۶۴ هجری قمری) سروده شده و وزیر محمد اکبرخان پسر امیردوست محمدخان شخصیت محوری آن است. (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۰۴)

محمد کاظم کاظمی، شاعر مقاومت افغانستان در بیرون از کشور

محمد کاظم کاظمی در سال ۱۳۴۶ هجری خورشیدی در شهر هرات افغانستان زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاهش و کابل به پایان برد. در سال ۱۳۶۳ به ایران کوچید و در شهر مشهد مقدس اقامت گزید. آموزش‌های عالی را در رشته راه و ساختمان در دانشگاه فردوسی مشهد تا درجه کارشناسی پی گرفت. کاظمی در آغاز دهه شصت به سرایش شعر پرداخت و از بنیادگذاران و فعالان انجمن شاعران و دفتر هنر و ادبیات انقلاب اسلامی افغانستان در ایران به شمار می‌رود. وی بیشتر در قالب‌های کهن و از جمله غزل و مثنوی می‌سراید و به گفته حسن انوشه (انوشه و شریعتی «سحر»، ۱۳۸۲: ۳۵۱) «شعرهای وی دارای حال و هوای سبک هندی و متأثر از نازک‌خیالی‌های این شیوه است؛ اما با طنزی تلخ همراه است». وی در نثرنویسی نیز دستی بلند دارد و مقاله‌های زیادی درباره مسایل ادبی در مطبوعات ایران و افغانستان به منتشر کرده است. کاظمی با انتشار مثنوی بلند «پایده آمده بودم» شهرت بیشتر یافت و در محافل ادبی با ستایش فراوان رو به رو شد. آثار چاپ شده‌اش عبارتند از: مجموعه‌های شعر «پایده آمده بودم» (تهران، ۱۳۷۰)، «صبح در زنجیر» (تهران، ۱۳۷۱)، «دفتر ۴۹ از گزیده ادبیات معاصر» (تهران، ۱۳۷۸) و «قصه سنگ و خشت» (تهران، ۱۳۸۳)؛ و «شعر پارسی» (مشهد، ۱۳۷۹)، «روزنه» (مشهد، ۱۳۷۷)، «همزبانی و بی‌زبانی» (تهران، ۱۳۸۲) و «گزیده غزلیات بیدل» (تهران، ۱۳۸۶).

عبدالسّمیع حامد، شاعر مقاومت افغانستان در داخل کشور

عبدالسّمیع حامد در سال ۱۳۴۸ هجری خورشیدی در دهکده «شهر بزرگ» استان بدخشان افغانستان زاده شد. در کودکی همراه با خانواده خود به بلخ کوچید و دوره دانش آموزی و سپس آموزش های عالی را تا درجه کارشناسی در دانشکده پزشکی دانشگاه بلخ در همان جا به پایان برد. وی از ده سالگی به سرایش شعر پرداخت و به زودی به محافل ادبی راه یافت و مدتی مسئول بخش شعر انجمن نویسندگان بلخ که از نهادهای معتبر ادبی در افغانستان است بود. حامد سرایش شعر را از مثنوی و غزل و قصیده آغاز کرد و اما از دهه شصت، همزمان به شعر نیمایی و سپید و آزاد نیز روی آورد. (انوشه و شریعتی «سحر»، ۱۲۸۲: ۳۷۷) او شاعری عصیانگر و بی باک است. در بحرانی ترین شرایط در داخل کشور به سرایش شعرهای مقاومت دست زد و در برابر اشغالگران وقت و حاکمیت دست نشانده آنها ایستاد. در دوره جنگ های داخلی نیز شعرهایی با درون مایه انتقادی با لحنی تند و گاهی هم با طنزی تلخ سرود. حامد در سال ۱۳۷۷ هجری خورشیدی، پس از آن که استان بلخ به دست طالبان سقوط کرد، میهن را ترک کرد و به پاکستان و از آنجا به کشور دانمارک رفت و در دیار غربت نیز از سرایش شعر مقاومت دست نکشید و آثار گران ارج فراوانی را به گنجینه بزرگ ادبیات و شعر مقاومت افغانستان افزود.

از عبدالسّمیع حامد این آثار به نشر رسیده اند: مجموعه های شعری: «شیشه های تشنه» (بلخ، ۱۳۷۰)، «باغچه های شهید» (بلخ، ۱۳۷۰)، «یادها، فریادها» (بلخ، ۱۳۷۱)، «از دوزخ اردیبهشت» (بلخ، ۱۳۷۲)، «رازبنها در فصل شگفتن گل انجیر» (پیشاور، ۱۳۷۶)، «بگنذار شب همیشه بماند» (پیشاور، ۱۳۷۷)، «شبنامه آفتاب» (پیشاور، ۱۳۷۸)، «رنگین کمان بر فراز مرداب» (پیشاور، ۱۳۷۸)، «اندمه ای در مه»، «در کوچه های کوچک پاییز»، «آبستن آبی»، «بیست و چهار ساعت زنگدار»، «بید مجنون گفت با من...» (کابل، ۱۳۸۷)، «بریز به خیابان» (کابل، ۱۳۸۷)، «بود نبود، یک تروریست بود» (کابل، ۱۳۸۷)، «اوباما گم شده پشت اسامه» (کابل، ۱۳۸۹) و «قفس از پرنده ندارد رهایی» (کابل، ۱۳۸۹) و آثار منشور: «سیاه و سپید»، «کلید در باز» (درباره بیدل) و «از این پرده» (درباره حافظ). (خلیق، ۱۳۸۹: ۱۴۹).

۲-۱- جلوه‌هایی از اثرگذاری شاهنامه

شعرهای محمدکاظم کاظمی و عبدالسمیع حامد مانند سروده‌های شاعران دیگر مقاومت افغانستان، از شاهنامه تأثیرپذیر بوده‌اند و اشاره‌های فراوانی که به شاهنامه و فردوسی در آنها وجود دارد که در ادامه به آنها پرداخته خواهد شد.

۲-۱-۱- در گستره آرمانی شاهنامه

۲-۱-۱-۱- میهن دوستی

یکی از درون‌مایه‌های اساسی شاهنامه فردوسی، میهن دوستی است و در واقع همین روحیه بلند میهن دوستی فردوسی انگیزه پیدایش این حماسه «جاویدان یاد» ملی شده است. در شعر محمدکاظم کاظمی و عبدالسمیع حامد نیز میهن و میهن دوستی موضوع اساسی است و جلوه‌هایی گوناگون دارد. ستایش از میهن و ستایش از پیکارجویانی که برای پاسداری از میهن می‌رزمند و همچنان بیان اندوه اشغال میهن و غم غربت و دوری از میهن از مهم‌ترین جلوه‌های میهن دوستی در شعر این دو شاعر مقاومتند. در این جا به نمونه‌هایی از این جلوه‌ها پرداخته می‌شود:

محمدکاظم کاظمی در شعری که زیر نام «سقف‌های بی‌دیوار» سروده است در دیار غربت چنین از میهن خویش و درد دوری از آن یادآور می‌شود:

...کشور ابرهای بی‌باران کشور قبرهای بی‌عنوان

کشور سقف‌های بی‌دیوار کشور ازدحام سنگ مزار

کشور دود، کشور باروت کشور مرگ‌های بی‌تابوت

کشور کوه‌های پابرجا کشور دشتهای توفان‌زا

کشور گردباد، کشور جنگ مهد خورشید، زادگاه تفنگ

(کاظمی، ۱۳۸۵: ۱۵)

و عبدالسمیع حامد در شعری که به اقتضای قصیده‌ای از حکیم ناصر خسرو دارد، وضعیت نابهنجار دوران جنگ را در میهن دوست‌داشتنی‌اش چنین به تصویر می‌کشد:

...داس‌ها در دست‌های تیره‌خناس‌ها بیل‌ها در هول سیل ناگهانند ای رسول
 ..کشوری کز خون پاکش دیوهای چندسر تشنگی شهرت و شهوت نشانند ای رسول
 کشوری کش سرکشان داخلی و خارجی مارهای آستین و آستانند ای رسول...
 (حامد، ۱۳۷۲: ۵۱-۵۴)

۲- ۱- ۱- آزادی خواهی و بیدادستیزی

آزادگی، آزادی خواهی، دادگری، دادگستری و بیدادستیزی مضمون‌های اساسی دیگر شاهنامه‌اند که با سرشت پهلوانان آن درآمیخته و در گفتار و کردار آنان به گونه چشمگیری نمایان‌اند. بسیاری از داستان‌های شاهنامه در بزرگداشت از این ارزش‌های والا پدید آمده‌اند و زیباترین صحنه‌های داستان‌های شاهنامه بر محور این سجایای اخلاقی می‌چرخند.

آزادی و آزادی خواهی در شعر محمد کاظم کاظمی و عبدالسمیع حامد نیز درون‌مایه اصلی را می‌سازد و ستایش از آزادی و آزادگی، اندوه نبود آزادی، وصف راهیان راه آزادی، فراخواندن به پاسداری از آزادی و جان‌باختن برای آن و ... بازتاب گسترده‌ای دارند. شعر این دو شاعر افغانستان، مانند شاهنامه، داد را ستایش و بیداد را نکوهش می‌کند و در کنار مبارزه با استکبار، دشمنان بیرونی و نیروهای اشغالگر بیگانه در برابر بیدادگران و نیروها و نظام‌های استبدادی خودی نیز هم خود می‌جنگد و هم سایر هم‌میهنان را به پیکار فرامی‌خواند. نمونه‌هایی از این دست سروده‌ها را از هر دو شاعر می‌خوانیم:

محمد کاظم کاظمی، ایستادگی، دلاوری، آزادگی و بیدادستیزی مردم کشورش را که کشورگشایان و بیدادگران زیادی را به نابودی کشانده‌اند چنین می‌ستاید:

... هزار صخره در این کوه پای می‌شکند هزار درّه در این ره سوار می‌افگند

هزار باد در این دشت خاک می‌روید هزار سیل در این عرصه پای می‌کوبد

هزار رهرو گستاخ خاک خورد اینجا هزار قافله از درد جان سپرد اینجا

هزار جمجمه این جا نشسته بر خاک است که یادگار ز ره ماندگان بی باک است...
(کازمی، ۱۳۸۵: ۱۷؛ مظفری و احمدی، ۱۳۷۲:

(۶۸)

عبدالسمیع حامد، نیز فریاد تکبیر و درآویختن با توفان ظلم و استبداد را سر می‌دهد:

برادرهای من! تکبیر، با توفان درآویزید که روح ناخدایان خفته در دامانه دریا

(حامد، ۱۳۷۱: ۴۸)

عبدالسمیع حامد، با برشمردن پیامدهای ناگوار تسلیم‌پذیری و تحمل ظلم و بیداد، شرط
رهایی از این همه بدبختی‌ها را تنها قیام در برابر تجاوز و بیداد می‌داند:

دوباره مادر گل سوگوار خواهد شد دوباره باغچه بی برگ و بار خواهد شد

اگر سیاهی این فصل را تبر نزنیم تن سپید سپیدار دار خواهد شد

اگر چنین به خور و خواب خوکنیم، کسی سکوت ساکن ما را سوار خواهد شد

پرنده چون سر خود را به زیر بال نهفت شکاری از همه سو آشکار خواهد شد

به دست‌های تو سوگند گر به پا خیزی خزان، خزانه لطف بهار خواهد شد

(حامد، ۱۳۷۲: ۲۸ - ۲۹)

۲-۱-۲- در گستره واژگانی

۲-۱-۲- کاربرد نمادهای اسطوره‌ای شاهنامه

برخی از نمادهای اسطوره‌ای شاهنامه در شعر محمدکاظم کازمی و عبدالسمیع حامد کاربرد دارند. این نمادها افزون بر شاهان، پهلوانان و سایر شخصیت‌های دوران داستانی که به گونه استعاره و تلمیح بر داستان‌های شاهنامه در شعر این دو شاعر مقاومت افغانستان آمده‌اند؛ بیشتر دربرگیرنده جانوران، گیاهان و رستنی‌ها، جای‌ها و ابزارهای شگفت‌انگیز اسطوره‌ای و سایر بن‌مایه‌های باورها و آیین‌های اسطوره‌ای‌اند که از میان آنها به آوردن نمونه‌هایی از کاربرد دو نماد «دیو» و «اژدها» در شعر آنان بسنده می‌شود.

دیو: دیو یکی از نمادهای اسطوره‌ای در شاهنامه و از بزرگترین موجودات اهریمنی و زیان‌کار است که در شعر مقاومت این دو شاعر بازتابی بیشتر دارد. دیو در شعر مقاومت دو شاعر مورد مطالعه نیز، با همین ویژگی‌های منشی دیوان شاهنامه است و همچون استعاره‌ای برای نیروهای اشغالگر و دستگاه حاکم و دژخیمان نظام به کار می‌رود.

محمد کاظم کاظمی، دیو را برای نیروهای جنگ‌افروز جهانی استعاره می‌گیرد و جنگ‌ها و نابسامانی‌های سال‌های پس از پیروزی را دم‌نوی می‌داند که از حنجره آن دیو برخاسته است:

آخر از حنجره دیو، دم‌نوی نو برخاست
نفسی تازه نکردیم، غمی نو برخاست

(کاظمی، ۱۳۸۵: ۷۳)

عبدالسّمیع حامد، دیو سپید را به جای ابرقدرت‌ها به کار می‌برد که مسبب آشفتنگی میهنش می‌باشند:

از طلسم تازه دیو سپید آشفته است
جنگل آواره افسانه باد ای دریغ

(حامد، ۱۳۷۱: ۳۰)

اژدها: اژدها یکی دیگر از نمادهای اسطوره‌ای در شاهنامه است که در شعر مقاومت محمد کاظم کاظمی و عبدالسّمیع حامد کاربرد دارد. در شاهنامه، بسیاری از شاهان و پهلوانان اسطوره‌ای مانند گرشاسپ، رستم، اسفندیار و دیگران برای آزمودن قهرمانی خود دست به اژدها کشی زده‌اند.

اژدها در اسطوره‌های کهن و در شاهنامه در هر جا نمادی از زشتی، پلیدی و زیان‌کاری است و این ویژگی برای اژدها در شعر مقاومت این دو شاعر افغانستان هم مصداق دارد. محمد کاظم کاظمی تا هنگامی که نابکاران در کشور وجود داشته باشند، سنگ و چوب را برای آنها آتش و اژدها می‌خواهد:

تار د پای ناهل در کوچه آشکار است
سنگ آذرخش بادا، چوب اژدهار بادا!

(کاظمی، ۱۳۸۵: ۱۰۷)

عبدالسَّمیع حامد، روزگار جنگ‌های داخلی میان مجاهدان را ازدهایی می‌داند که مظاهر گوناگون تبعیض و اختلاف، پاهای آنند:

مَلّت و مذهب، زبان و قوم یکسر های‌های! پای‌های ازدهای این زمانند ای رسول!

(حامد، ۱۳۷۲: ۵۴)

او در شعری دیگر، حاکمیت طالبان را در کشور، بادی می‌داند که پیامد نابودکننده‌تری چون ازدها را در پی خواهد داشت:

آه! تنها کاج‌های کوهزاد جنگل آزاد می‌دانند

کز پی این باد - این دجال آتش‌بال -

ازدهایی از تبار دیوماران جهنم می‌رسد در باغ

- پای تا سر خنجر پاییز -

(حامد، ۱۳۷۷: ۳۵)

۲-۱-۲- کاربرد نام‌های جنگ‌افزارها و واژه‌های دیگر

در شعر محمد کاظمی و عبدالسَّمیع در کنار نام‌های ابزارهای امروزی جنگ، نام‌های جنگ‌افزارها، همچنین واژه‌های دیگر شاهنامه کاربرد چشمگیری دارند و تمام آنها دست به دست هم داده، فضای ویژه حماسی شاهنامه را در شعر آنان انتقال می‌دهند و تصویرهای هیجان‌انگیزی را از صحنه‌های جنگ و دلاوری‌های قهرمانان پدید می‌آورند که به آوردن نمونه‌ای چند بسنده می‌کنیم:

نمونه‌هایی از کاربرد واژه‌های «دشنه»، «شمشیر»، «رکاب» و «باره» در شعر محمد کاظمی:

صحبت از دشنه‌های شبگرد است صحبت از امتداد یک درد است

(کاظمی، ۱۳۷۰: ۱۳)

دشنه بردار که بر فرق کسان باید کوفت و قفس بر سر صاحب قفسان باید کوفت

(کاظمی، ۱۳۸۵: ۳۲)

کجا روید چنین خسته و عرق‌ریزان کجا روید چنین از رکاب آویزان

(کاظمی، ۱۳۷۰: ۱۷)

بیار باره که باید ز جان گسسته رویم عنان میند که باید عنان گسسته رویم

(همان: ۲۷)

و نمونه‌هایی از کاربرد واژه‌های «برگستوان»، «گرد»، «تبیره»، «یل» و «پتیاره» در شعر عبدالسمیع حامد:

صاعقه برگستوان برگ‌ها را پاره می‌کرد / باغ را در چارراه فصل‌ها می‌گشت، می‌زد
(حامد، ۱۳۷۸: ب: ۱۹)

در انتظار سواری مباح، توفان کن / که جای گرد از این راه گرد می‌گذرد
(حامد، ۱۳۷۱: ۲۹)

دم به دم مرگ می‌زند فریاد/ از گلوی تبیره گردون
(حامد، ۱۳۷۷: ۱۸)

گاه اندر پهنه بردن یلی گردن‌فراز / گاه در میدان خوردن پهلوانند ای رسول
(حامد، ۱۳۷۲: ۵۵)

گرد کو؟ گردون گذرگاه غرور گردهاست / مرد کو؟ روی زمین خفتنگه مُردارهاست
(حامد، ۱۳۷۲: ۶۹)

... آه اما ما/ باز هم تندیسۀ رویاتراش قهرمانی را
- کز نمی‌دانم کجا/ ناگهان فواره خواهد زد
سنگ‌مشت خویش را بر فرق این آینه پتیاره خواهد زد
با لب خشکیده تقدیس بوسیدیم ...

(حامد، ۱۳۷۷: ۴۶)

۲- ۱- ۳- تلمیحات و اشارات بر داستان‌ها و شخصیت‌های شاهنامه

۲- ۱- ۳- ضحاک ماردوش و کاوه آهنگر

در شعر محمدکاظم کاظمی و عبدالسمیع حامد، هر بخش از این داستان، مایه تصویرآفرینی‌های فراوانی شده است.

محمدکاظم کاظمی در بیتی، بدون این که از کاوه و ضحاک نامی ببرد، با بیانی طنزآلود، مغز درفش‌دارانی را که تهی از اندیشه‌اند بایسته خوراک مار می‌داند:

مغز عَلم به‌دوشان تقدیم مار بادا! / وقتی که کله‌ها را خالی شدن کلاه است

(کاظمی، ۱۳۷۶: ۶۰)

و به همین گونه، مغز کاوه‌های درفش‌به‌دوشی را که با پتک آهنگری خویش سرهای بی‌مغز را نمی‌کوبند درخور آن می‌داند تا طعمه مارهای ضحاک شود:

با پتک اگر نکوییم بر کله‌های خالی مغز عَلم به دوشان تقدیم مار بادا!

(کاظمی، ۱۳۷۶: ۶۰)

سمیع حامد، کسانی را که از خط اصلی مبارزه انحراف کردند کاوه‌هایی می‌داند که پس از قیام به ضحاکان مبدل شدند:

کاوه‌ای قامت کشید و ناگهان ضحاک شد / بال زد سیمرخ و بعد از چرخشی دژکاک شد

(حامد، ۱۳۷۷: ۲۳)

وی در بخشی از یک منظومه بلند خود، جاده‌ای را که در آن کاروان نیروهای ارتش سرخ در حرکت افتاده‌اند چونان اژدهاک کبودی می‌بیند که در پی بلعیدن مغز سبز دهکده یا میهن شاعر است: و جاده / از جنبش قطار «سرخ‌ها» / اژدهاک کبودی شد / تا مغز سبز دهکده را / بیوبارد (حامد، ۱۳۷۸ الف: ۳۱)

او همچنان از نبود کاوه‌ای که با پتک خود بر مغز ماران بکوبد، متأسف است:

نیست رستم تا بخواهد کیفر خون سیاوش / نیست کاوه تا بکوبد پتک خود بر مغز ماران

(حامد، ۱۳۷۲: ۶۲)

و برآیند قیام کاوه (مجاهدان) را تحکیم پایه‌های حاکمیت فریدون یعنی فرماندهان و فرمانروایانی می‌بیند که با ضحاک یعنی اشغالگران و کارگزاران آنان در کشتار مردم همدستند:

استخوان خسته کاوه / پایه اورنگ سیار فریدون است / آفریدونی که با ضحاک / بر سر

یک میز / مست از تلخابه خون است... (حامد، ۱۳۷۷: ۲۵)

۲-۱-۳-۲ - هفت خوان رستم

رستم، قهرمان محوری و اصلی شاهنامه است که در بسیاری از رخدادهای اسطوره‌ای حضور دارد. او در حقیقت، عصاره‌ای از ملت بزرگ آریایی در درازای زمانه‌هاست و تمام آرمان‌ها و آرزوهای دست‌نیافتنی و نیز والامنشی، آزادگی، میهن‌دوستی و بیدارستیزی آریایی‌تباران در هستی او گرد آمده‌اند و نماینده تمام آیین‌ها و ارزش‌های ملی و باوری و ویژگی‌های اخلاقی و روانی مردمان این سرزمین است؛ به عبارتی دیگر،

یادِ گروهی آریاییان، شخصیتی تاریخی را با نمونه و الگوی اسطوره‌ای رستم جهان-پهلوان یکی ساخته و بزرگ‌نمایی کرده و همزمان رویدادهای مهم و سرنوشت‌ساز تاریخی آریاییان را به یک رشته از واقعیات اسطوره‌ای و خارق‌العاده و شگفتی‌آور و دور از باور زندگی او پیوند داده است. رستم دستان، خود به تنهایی ملت آریایی است؛ از همین رو، پویایی و پایایی خود را هرگز از دست نمی‌دهد و نیرومند و سرافراز و شکست‌ناپذیر است و دربردارنده تمام ارزش‌هاست. او در سراسر حماسه‌های ملی پیش از شاهنامه و پس از سرایش آن، همواره الگوی پهلوانی و قهرمانی بوده است.

در شعر دو شاعر مورد بحث، پرچمداران شعر مقاومت افغانستان، داستان‌های مرتبط به رستم که در شاهنامه آمده‌اند، بازتابی گسترده دارند که یکی از آنها هفت‌خوان رستم است. (فردوسی، ۱۳۸۵: ۲۵۶-۲۷۲)

در شعر مقاومت محمدکاظم کاظمی و عبدالسمیع حامد، «هفت‌خوان» استعاره‌ای است برای دوره‌های دشوارگذار جهاد و پایداری ملت افغانستان و مراد از «هفت‌خوان» خطرها، دشواری‌ها و رنجهایی‌اند که مجاهدان در راه رسیدن به آماج خود باید با آنها دست و پنجه نرم کنند تا سرانجام با گذشتن از «خوان هفتم» به پیروزی فرجامین برسند. با «هفت‌خوان» ترکیب‌های اضافی تشبیهی و وصفی فراوانی ساخته شده‌اند و نیز گاهی ترکیب‌های دیگری با همان عدد هفت برآورده‌اند.

محمدکاظم کاظمی، از مشخص نبودن هدف در مسیر پرخطر جهاد و پایداری روایت می‌کند:

هفت وادی خطر اینجاست، سفر سنگین است / ردّ پا گم شده در برف، روایت این است
(کاظمی، ۱۳۸۵: ۶۶)

او جنگ‌های داخلی را عامل نابودی مجاهدان می‌داند:

به جرم هفت‌خوان قربانی نامرد می‌گشت / نگشت این چاه، ننگ آن برادر گشت رستم را
(کاظمی، ۱۳۸۵: ۷۱)

وی در سوگ سرودی که زیر نام «سیاوش» برای عبدالقهار عاصی، شاعر شهید افغانستان، سروده است، یادآور می‌شود که امروز جهانیان، ملت افغانستان را پس از چهارده خون آتش یا چهارده سال جهاد به فراموشی سپرده‌اند:

و اینک پس از چارده خون آتش زمین و زمان کرده انکار ما را
(کاظمی، ۱۳۸۵: ۸۰)

او باورمند به شکست‌ناپذیری مجاهدان و چشم به راه پیروزیست:
شکستم و همه گفتند برنخواهد خاست شکستم و نشکستم که خوان هفتم هست
(کاظمی، ۱۳۷۰: ۱۱۴)

و در جایی دیگر، زمینه را برای مقابله با چالش‌هایی که فرا راه پیروزی قرار دارند، بسیار تنگ می‌بیند:

دستِ امداد که بود این سوی پرچین واماند؟ این خدا کیست که در خوان نخستین واماند؟
(کاظمی، ۱۳۷۳، کفران: ۵۴)

وی همزمان از هفت خوان، معنای هفت سفره را نیز در نظر داشته و با ابراز طنزآلود شگفتی از نمردن مدعیان دروغین، فروافتادن آنها را در منجلاب تنعم و لذات مادی به باد انتقاد می‌گیرد:

هفت خوان را همه خوردند چنان رستم زال و عجیب این که نمرند چنان رستم زال
(مظفری و احمدی، ۱۳۷۲: ۲۴۸)

عبدالسّمیع حامد، نبردهای سنگین هم‌میهنان را با دشمن تا دندان مسلح، خوان هشتم و ادامه خوان هفتم که جنگ رستم و دیو سپید است می‌داند:

«خوان هفتم» بود جنگ «رستم» و «دیو سپید» خوان هشتم جنگل جنگ من و پولادهاست
(حامد، ۱۳۷۱: ۱۸)

حامد، کسانی را که زیر نام جهاد و مبارزه به یغماگری و تاراج‌گری دست زده‌اند با زبان طنزآلود چنین به نکوهش می‌گیرد:

شهبواران سترگ ما / طبل کوبیدند / دیگران / هفت میدان را / یک نفس با توسن تاراج طی کردند / شهبواران بزرگ ما / طبل در اصطبل کوبیدند. (حامد، ۱۳۷۷: ۴۱)

۲ - ۱ - ۳ - ۳ - ۲ - تهمینه و رستم و جنگ رستم و سهراب

در شعر مقاومت محمدکاظم کاظمی و عبدالسمیع حامد، تلمیح‌ها و اشاره‌هایی به گوشه‌های گوناگون این داستان، وجود دارند. در این جا رخس به معنای آزادی، شیئه رخس به معنای فریاد آزادی‌خواهانه، خواب رستم به معنای غفلت و ناآگاهی رزمندگان، جنگ رستم و سهراب به مفهوم جنگ‌های ذات‌البینی مجاهدان، سهراب به مفهوم جوانان قربانی جنگ، تهمینه به مفهوم تمام مادرانی که پسران جوان خود را در دوران جهاد و مقاومت از دست داده‌اند و کاووس به مفهوم کسانی که بی‌اعتنا به گشتار و خون‌ریزی‌ها بر اریکه رهبری و قدرت نشسته‌اند، می‌باشند.

محمدکاظم کاظمی، غزلی تحت عنوان «تهمینه» دارد که در آن تهمینه همچون استعاره‌ای برای آن بانوان کشور به کار رفته است که فرزندان‌شان را به سنگرهای جهاد و مقاومت فرستاده‌اند؛ اما در فرجام، آنان را قربانی افزون‌خواهی‌های نیروهای خودی می‌یابند. او در این شعر، ژرفای اندوه این مادران درسوگ‌نشسته را با زبانی سرشار از عاطفه به تصویر می‌کشد:

بنشین و قصه دگری سر کن / ای قصه گوی شوکت دیرینه! * کوتاه کن حکایت رستم را باری
بگو حکایت تهمینه! * ای ماه خوش‌نصیب سمنگانی / یک صفحه داشت دفتر اقبال * آن شب
که گیسوان تو شد شانه / آن شب که دست‌های تو شد خینه * دیگر سکوت بود و سیاهی بود /
امید بود و چشم به راهی بود * با غنچه‌ای شگفته به تنهایی / با گوهری نهفته به گنجینه * دیگر نه
نامه‌ای و نه پیغامی / یا دیدن مسافری از بامی * نی رخت تازه دوخته‌ای در بر / نی چهره‌ای مقابل
آینه * بستی امید تا که نهالت را / آن تک درخت پیر به بر گیرد * آری گرفت، لیک به دشت
کین / با دشنه‌ای که کاشت بر آن سینه * دیگر حماسه بود و خطر پی‌هم / میدان باز و هیمنه
رستم * در خانه‌ای تکیده و تنها هم / یک شمعدان شکست و یک آینه * ای ماه نامراد
سمنگانی! / خود دست مهر جانب او بردی * اینک بگو چگونه توانی داشت / در دل ز قاتل
پسرت کینه؟ (کاظمی، ۱۳۸۵: ۱۱۷-۱۱۸)

عبدالسمیع حامد، تلمیحی بر داستان گم‌شدن رخس در سواد شهر سمنگان دارد و رخس را همچون استعاره‌ای برای فریادگران آزادی میهن و آرمان شاعر به کار می‌برد:

رخشی که آرزوی مرا شیبه می‌کشید گم گشته در جزیره شب بی‌سوار بود

(حامد، ۱۳۷۷: ۸)

و نیز در منظومه‌ای روایتی، با تلمیحی بر داستان گم‌شدن رخس در حومه سمنگان، از گم‌شدن شاعر به جست‌وجوی شیبه آواره رخس که باز هم می‌تواند استعاره‌ای از آرمان‌های دست‌نیافتنی مردم باشد، در حوالی سمنگان یا آرمان‌شهرش یادآور می‌شود و بلافاصله به راهی اشاره می‌کند که مانند نواری «چارسو»ی این شهر را به «تخت رستم» یا چکاد پیروزی پیوند می‌زند؛ پیروزی‌یی که فرورستادنی از آسمان یا عالم بالا نیست؛ بلکه سرنوشت آینده خود بدان متکیست و باید با نبرد آن را به دست آورد:

... و من / شیبه آواره رخس را / در سواد سبز «سمنگان» / به جست و جو گم می‌شدم / نواری از جاده / «چارسو» را / به «تخت رستم» / که آسمان بر فراز آن تکیه داده بود / پیوند می‌زد. (حامد، ۱۳۷۸، الف: ۱۷)

او در جایی دیگر، آزادی را به رخشی تشبیه می‌کند که به سبب به خواب رفتن رستم یا ناآگاهی و غفلت رزمندگان از گذرگاه خراب یا میهن، آواره و گم شده است:

رخس آزادی چو رستم را به خواب ناز دید زین گذرگاه خراب، آواره گشت و برنگشت
(حامد، ۱۳۷۲: ۳۳)

همچنان او تداوم جنگ‌های تحمیلی درون‌گروهی مجاهدان را جنگ پیهم رستم و سهراب تعبیر می‌کند:

در چکاچاک دریغ و درد صد بار دگر سینه سهراب با چنگال رستم چاک شد

(حامد، ۱۳۷۷: ۲۳)

و در شعری دیگر، از فرماندهان جهادی می‌خواهد تا از جنگ‌هایی که به گشته‌شدن هم‌میهنان‌شان می‌انجامد، دست بکشند و آگاه باشند که ادامه این جنگ‌ها نه تنها خود آنان، بلکه راه و آرمان آنان را نیز به نابودی خواهد کشاند:

رستم، ای رستم! بعد از این ببر بیانت را به دور افکن! پیکر پژمرده سهراب را با برگ خونین سیاهوشان / بپوشان! آذرخش انگیز میدان‌ها - کمانت - را به دور افکن! هان! مپنداری: / بار دیگر چاه در راه است / بعد از این / راه در چاه است (حامد، ۱۳۷۷: ۲۵)

البته در این شعر «بیر بیان» همان لباسیست که رستم در هنگام نبرد می پوشید، «سیاوشان» که نام گیاهیست به گونه‌ای تداعی گر «سیاوش» قهرمان دیگر شاهنامه، و «آذرخش» تداعی گر «رخش» نیز است و همچنان «چاه» اشاره‌ای به چاهیست که شغاد، نابردار رستم در راه رستم کنده بود و رستم در آن چاه بیفتاد و بمرد.

۲-۱-۳-۴ - کشته شدن سیاوش و کین خواهی رستم

داستان کشته شدن سیاوش غم‌انگیزترین رخداد اسطوره‌ای است که در فرهنگ و ادبیات ایران کهن عمیقاً تأثیرگذار بوده است تا اندازه‌ای که حتی سیاه پوشیدن در هنگام سوگواری را نیز با واژه سیاوش پیوند می‌دادند و چنین می‌پنداشتند که مردم این سرزمین، نخستین بار در سوگ سیاوش سیاهپوش شده‌اند. (میر عابدینی، ۱۳۸۸: ۴۳-۴۴)

محمد کاظم کاظمی در شعری که برای افغانستان و بوسنی سروده است، این سرزمین‌ها را نیازمند قهرمانانی می‌داند که در برابر بیداد و استبداد و به خون خواهی سیاوش‌ها یا شهیدان بی‌گناه، قیام و خیزشی را به راه اندازند و مردم مجاهد افغانستان را از راهیان پیشین این آرمان می‌داند که دیگر با خود درگیرند:

کیست برخیزد از این دشت معطل در برف؟	می‌دود خون کسی آن سوی جنگل در برف
کیست برخیزد و این مویه مدفون از کیست؟	بوی کم بختی ما می‌دهد این خون از کیست؟
کیست برخیزد و در جوش، چه می‌بینم؟ آه!	خون معصوم سیاوش، چه می‌بینم؟ آه!...
آنچه تا دیروز، خونخواه سیاوشان بود	دست ما بود که آویخته گردن شد (کاظمی، ۱۳۷۳: کارنامه شعر هجرت در ایران اسلامی، ۵۴)

کاظمی همچنان در سوگ «عبدالقهار عاصی» سرایشگر دیگر شعر مقاومت افغانستان، سروده‌ای دارد به نام «سیاوش» که در آن، «دوره چهارده ساله جهاد» به «چهارده خوان آتش»، «افغانستان» به «سرزمین آتش» و «عبدالقهار عاصی» به «سیاوش» تعبیر شده‌اند و امیدوار است که شهادت عاصی، انگیزه‌ای برای بیداری ملت گردد:

و اینک پس از چارده خوان آتش / زمین و زمان کرده انکار ما را / مگر بعدِ عمری از این
خواب سنگین / تکانی دهد مرگ قهار ما را / سیاووش تنهای این آتشتان / که می‌دید
سرگرم بازار ما را (کاظمی، ۱۳۸۵: ۸۰ - ۸۱)

عبدالسمیع حامد به خون همیشه جاریِ سیاوش‌ها یا شهیدان میهن سوگند یاد می‌کند که
این رستم‌ها یا فرماندهانند که به جای قیام در برابر ستمگران بر آستان آنان سر تسلیم فرود
آورده‌اند:

قَسَم به خون سیاوش - که همچنان جاریست بر آستان ستم رستم است، سر مانده
(حامد، ۱۳۷۸: ب: ۱۳)

جناس «ستم» با «رستم» در بیت بالا، نیز درخور یادکرد است.
وی همچنان از نبود قهرمانانی رستم‌گونه که به خون‌خواهی سیاوشان یا شهیدان
برخیزند و یا مانند کاوه در برابر ضحاکان یا اشغالگران بایستند، نگران است:
نیست رستم تا بخواهد کیفر خون سیاوش نیست کاوه تا بکوبد پتک خود بر مغز ماران
(حامد، ۱۳۷۲: ۶۲)

۳-۳-۵ - آرش کمان‌گیر و تیر او

داستان آرش کمان‌گیر و تیراندازی او برای تعیین مرزهای ایران در شاهنامه نیامده است،
و تنها از او در ردیف پهلوانان دیگر ایرانی نام گرفته شده و نیز به توانایی او به تیراندازی
و پرتاب تیر سرنوشت‌ساز او اشاره‌هایی و جود دارد. (فردوسی، ۱۳۸۵: ج ۲، ۲۱۴۰ -
۲۱۳۷)

و اما این داستان در منابع معتبر دیگری چون تاریخ محمد بن جریر طبری، تاریخ محمد
بن محمد بلعمی، شاهنامه حسین بن محمد ثعالبی و غیره با جزئیات بیشتری بیان شده
است. (صدیقیان و مهین دخت، ۱۳۸۶: ۲۷۲ - ۲۷۵)

در شعر مقاومت افغانستان، آرش استعاره‌ای است برای مبارزانی که با پرتاب تیر یعنی با
دادن جان‌های شیرین خود از آزادی و مرزهای میهن و از ارزش‌های ملی خویش پاسداری

می‌کنند و البرز استعاره‌ای برای کوهساران آسمان‌سای میهن است که سنگر مبارزان بوده‌اند.

محمدکاظم کاظمی در سروده «کمان‌گیر» خود، ضمن ابراز ناخوشنودی از وضعیتی که پس از پیروزی جهاد در افغانستان پیش آمد، با تشبیه مجاهدان به آرش کمان‌گیر و مادیات و دنیاپرستی به دستبند، بدین اندیشه است که اگر مجاهدان به منافع دنیایی و مادیات روی نمی‌آوردند ابعاد گسترده پیروزی آنان غیر قابل اندازه‌گیری می‌بود:

خدایا اگر دستبند تجمّل
نمی‌بست دست کمانگیر ما را
کسی تا قیامت نمی‌کرد پیدا
از آن گوشه کهکشانشان تیر ما را

(کاظمی، ۱۳۷۰: ۱۲۲؛ کاظمی، ۱۳۸۵: ۵۴)

عبدالسّمیع حامد، با استعاره گرفتن ترکیب‌های: «زبان بومی آتش» و «زندباف شاهفرد زنده و سوزنده آرش» که اشاره‌هایی‌اند بر تیزی پرواز تیر و آزادی‌خواهی آرش برای شعر خود، از آن می‌خواهد تا اولین و آخرین نام شاعر را با الفبای آزادی و با مرکب جاری خون یا شهادت بر پیشانی سنگ‌های تاریخ میهن بنگارد:

... ای زبان بومی آتش! - زندباف شاهفرد زنده و سوزنده آرش - / اولین و آخرین نام مرا
با خط آزادی / بار دیگر بر جبین سنگ‌های نیلگون بنویس! / با نئی برجسته یک «نی» / با
شعور جوهر جاری خون بنویس! (حامد، ۱۳۷۷: ۶۱)

۲-۱-۳-۶ - رستم و اسفندیار

محمدکاظم کاظمی شاعر مقاومت افغانستان، از این داستان بیشتر در بیان رویدادهای دوران پس از پیروزی جهاد که جنگ‌های میان‌گروهی در کشور دامن گستر شد، بهره جسته است. در سروده‌های این شاعر در این دوره، اسفندیار، بیشتر همچون استعاره‌ای برای شهیدان و قربانیان جنگ‌های ذات‌البینی سازمان‌ها و گروه‌های جهادی و گاهی برای کافه ملت دربند و به‌خون‌نشسته افغانستان و به ویژه برای مجاهدان و راهیان راه و آرمان‌های شهیدان به کار رفته است؛ اما اسفندیار و رستم در تقابل هم گاهی استعاره‌ای برای ملت و گاهی برای دشمنانند.

در شعر این شاعر با بهره‌گیری از جزئیات دیگر این داستان و با اشاره به «پر سیمرغ»، «مکر زال» و «دوختن چشم اسفندیار با تیر دوسر» نیز خیال‌پردازی‌ها و تصویرآفرینی‌هایی صورت گرفته‌اند.

او با به کارگیری استعاره «رستم» به ملت افغانستان، استعاره «حیله جنگی اسفندیار» به جنگ‌های ذات‌البینی گروه‌های جهادی و استعاره «سیمرغ» به نجات‌دهنده بیرونی؛ بدین باور است که ملت با وجود زخم‌برداشتن از این همه جنگ و برادرگشی باز هم به خود متکی خواهند بود و انتظار چاره بیرون‌رفت از این وضعیت را از برون نخواهند داشت:

کلاه اگر نه، سرم با من است، می‌دانم و آسمان، پدرم، با من است، می‌دانم

به حیله جنگی اسفندیار، خسته منم و رستمی که به سیمرغ دل بسته منم
(کاظمی، ۱۳۷۰: ۱۱۴؛ کاظمی، ۱۳۸۵: ۵۰)

وی همچنان در سروده «اسفندیار» خود، «دوختن چشم اسفندیار با تیر دو سر» را همچون استعاره‌ای برای حواله ضربتی کاری به دشمن شکست‌ناپذیر و پیروزی نهایی بر آن و «رستم» را همچون استعاره‌ای برای ملت افغانستان به کار می‌گیرد و شکستن طلسم شکست‌ناپذیری متجاوزان و پیروزی بر آنان را تنها با دستان توانای ملت افغانستان متصور و ممکن می‌انگارد:

گفت: می‌دوزدش به تیر دوسر چشم اسفندیار اگر باشد

گفتم: آری، چنین تواند کرد، رستم نامدار اگر باشد

(کاظمی، ۱۳۸۵: ۹۱، ۱۰۵؛ کاظمی، ۱۳۷۶: پشت این برفها سرتاسر، ۵۵)

کاظمی در جایی دیگر، «رویین تن» یا اسفندیار را استعاره‌ای برای خود یا ملت افغانستان، «تهمتن» یا رستم را استعاره‌ای برای دشمن، «ساحل هلمند» را برای کشور و «زدن تیر دو سر به مکر زال به این ساحل» را برای واپسین و کاری‌ترین ضربت دشمن به میهن به کار می‌گیرد و تأکید می‌ورزد که دشمن اگر با تمام توان و نیرو و ترفند خویش هم افغانستان را آماج یورش قرار بدهد و جنگ و برادرگشی را به راه بیندازد، باز هم بر مردم این سرزمین دست نخواهد یافت و این ملت، همچنان شکست‌ناپذیر و جاودانه باقی خواهد ماند:

رویین تنیم، اگر چه تهمت‌ن به مکر زال تیر دوسر به ساحل هلمندمان زند
(کاظمی، ۱۳۸۵: ۱۲۶)

۲-۱-۳-۷- رستم و چاه شغاد

در شعر محمد کاظم کاظمی و عبدالسمیع حامد در هر جا که اشاره به این داستان می‌رود، «رستم»، نماد و استعاره‌ای از رزمندگان راستین، عشق، آزادی و میهن؛ «شغاد» نماد و استعاره‌ای از مجاهدنمایان فریفته قدرت و ثروت، دشمنان درون مرزی، کارگزاران نظام دست‌نشانده و عاملان جنگ‌های داخلی؛ و «چاه شغاد» نماد و استعاره‌ای از جنگ‌های داخلی و عاملان آنها، بن‌بست در مبارزه و محل نابودی مبارزه، عشق و آزادی‌اند. محمد کاظم کاظمی، با به کارگیری استعاره «سیمرغ» به سیمای آرمانی مجاهدان در دوره جهاد و استعاره «شغاد» به چهره پس از پیروزی آنان، روی گرداندن مجاهدان را به مادیات و مستولی شدن فضای بی‌اعتمادی و جنگ و برادرکشی میان آنان را چنین به تصویر می‌کشد:

نگفته بودم و دیدم که نان دهان را بست غرور پرواز، درهای آسمان را بست

نگفته بودم و سیمرغ‌ها شغاد شدند برادران سر تقسیم حق زیاد شدند
(کاظمی، ۱۳۷۰: ۱۱۲؛ کاظمی، ۱۳۸۵: ۴۹)

کاظمی در جایی دیگر، با کاربرد استعاره «رستم تنهای زابلستان» به «مهاجران بی‌کس بازگشته به میهن» و «چاه شغاد» به «جنگ‌های داخلی»، می‌گوید که اگر چه بر این ملت تحمیل شده است تا تاریخ خونین دیرینه خود و اندوه قربانیان جنگ‌های داخلی معاصر را درک نکنند، اما درد فاجعه کشتار جمعی مهاجران بی‌گناه تازه به میهن برگشته چنان بزرگ است که نمی‌توان آن را حس نکرد:

اگر چه خواسته‌اند آنچه قرن‌ها رفتست بر این قبیله آتش نژاد حس نکنم

و درد رستم تنهای زابلستان را که درفاده به چاه شغاد، حس نکنم

ولی چگونه توانم حضور تیغی را که خورد بر جگر اعتماد، حس نکنم؟

(کاظمی، ۱۳۸۵: ۸۳)

عبدالسمیع حامد در شعری که زیر عنوان «بار دیگر چاه» دارد، با اشاره به چاه شغاد از مجاهدان می‌خواهد که دیگر از مبارزه دست بکشند و چنین نیندیشند که باز هم مبارزه به بن بست خواهد انجامید؛ بلکه آگاه باشند که بعد از این اصلاً حقایق خود مبارزه پرسش برانگیز است:

رستم، ای رستم! بعد از این ببر بیانت را به دُور افگن! /

پیکر پژمرده سهراب را با برگ خونین سیاوشان بیوشان!

آذرخش انگیز میدان‌ها - کمانت - را به دور افگن! /

هان! مپنداری: / بار دیگر چاه در راه است!

بعد از این / راه در چاه است.

(حامد، ۱۳۷۷: ۲۵)

۳- نتیجه‌گیری

- شعر مقاومت محمدکاظم کاظمی و عبدالسمیع حامد، زبان آرمان‌ها و دردهای ملت مسلمان افغانستان است که در درازای بیش از دو دهه درگیر مصایب فراوان ناشی از سلطه نظام‌های دست‌نشانده، تهاجم لشکر سرخ اتحاد شوروی وقت، جنگ‌های ویرانگر تحمیلی داخلی و بیداد و استبداد و سفاکی طالبان و هراس افگنان جهانی بوده‌اند.

- کاظمی و حامد با رویکرد به شاهنامه و اثرپذیری از این اثر حماسی ملی در پی آن بوده‌اند تا روحیه میهن‌دوستی، آزادی‌خواهی و بیدادستیزی را در میان هم‌میهنان خویش پرورش بیشتر بدهند.

- این دو شاعر خواسته‌اند تا با نهادینه‌سازی درون‌مایه‌های مقاومت، شعر مقاومت را با پیشینه پر بار ادبیات حماسی مردم و سرزمین خویش پیوندی استوار بخشیده بر استواری، پایایی و پویایی شعر مقاومت افغانستان بیفزایند.

- این دو شاعر با خودآگاهی و خودشناسی ژرف تاریخی و فرهنگی و با الهام از شاهنامه فردوسی، مردم را به فرادهای روشن پیروزی جهاد و مقاومت نوید می‌بخشند.

- کاظمی با هموار کردن راه دشوارگذار هجرت و تحمل دشواری‌ها و رنج‌ها و دردهای فراوان غربت و همچنان حامد با ایستادن مستقیم در برابر بیداد و استبداد دژخیمان در

داخل کشور، توانستند از اجرای رسالت و تعهد بزرگی که به حیث اهل قلم در برابر میهن و مردم خویش دارند، به خوبی به درآیند.

فهرست منابع

الف - کتاب‌ها

- ۱ - انوشه، حسن و شریعتی «سحر»، حفیظ الله، (۱۳۸۲). **افغانستان در غربت**. انتشارات نسیم بخارا.
- ۲ - انوشه، حسن، (۱۳۸۱). **دانشنامه ادب فارسی**. جلد ۳. چاپ دوم. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳ - بیدل، میرزا عبدالقادر، (۱۳۸۶). **گزیده غزلیات بیدل** به کوشش محمد کاظم کاظمی. محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی (عرفان).
- ۴ - حامد، عبدالسمیع، (۱۳۷۱). **شیشه‌های تشنه**. انجمن نویسندگان.
- ۵ - (۱۳۷۲). **از دوزخ اردیبهشت**. انجمن نویسندگان بلخ.
- ۶ - (۱۳۷۷). **بگذار شب همیشه بماند!**. مرکز نشراتی میوند.
- ۷ - (الف ۱۳۷۸). **رنگین کمان بر فراز مرداب**. مرکز نشراتی میوند.
- ۸ - (ب ۱۳۷۸). **شبنامه آفتاب**. مرکز نشراتی میوند.
- ۹ - خلیق، صالح محمد، (۱۳۸۹). **تاریخ روزنامه نگاری بلخ**. انجمن نویسندگان بلخ.
- ۱۰ - راشد محصل، محمد رضا، (۱۳۸۵). **شاهنامه پژوهی**. دفتر ۱. انتشارات فرهنگسرای فردوسی مشهد.
- ۱۱ - صدیقیان، مهین دخت، (۱۳۸۶). **فرهنگ اساطیری - حماسی ایران**. جلد یکم. چاپ دوم. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۲ - فردوسی، حکیم ابوالقاسم، (۱۳۸۵). **شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی**. جلد ۱. انتشارات روزنه.
- ۱۳ - فروغ، خالده، (۱۳۹۰). **گام بی توقف شعر پارسی دری**. انتشارات برگ.
- ۱۴ - قویم، عبدالقیوم، (۱۳۸۵). **مروری بر ادبیات معاصر دری**. بخش ۱. چاپخانه فجر.
- ۱۵ - کاظمی، محمد کاظم، (۱۳۷۰). **پیاده آمده بودم**. انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.

- ۱۶ - (۱۳۸۵). **قصه سنگ و خشت**. چاپ سوم. کتاب نیشان.
- ۱۷ - کاظمی، محمد کاظم؛ رحمانی، محمد آصف. (۱۳۷۰). **شعر مقاومت افغانستان**. انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۱۸ - مظفری، سید ابوطالب؛ احمدی، سید نادر. (۱۳۷۲). **شعر مقاومت افغانستان**. دفتر دوم. انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۱۹ - ملک جعفریان، محمد حسین. (۱۳۷۱). **شانه‌های زخمی پامیر**. انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۲۰ - میرعابدینی، سید ابوطالب. (۱۳۸۸). **فرهنگ اساطیری - حماسی ایران**. جلد دوم. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۱ - واصف باختری، محمد شاه. (۱۳۷۹) **در غیاب تاریخ**. بنیاد نشراتی پرنیان.

ب- مقالات و مجلات

- ۱ - بی‌نام. (۱۳۷۳) «**شاعری، جست و جوی حقیقت است**» (گفت و گو با سید ابوطالب مظفری). مجله شعر، شماره ۱۴، سال دوم، صص ۸۴ - ۸۹.
- ۲ - چهرقانی برچلوئی، رضا. (۱۳۹۲) «**مروری بر دگرگونی‌های شعر مهاجرت افغانستان**». ماهنامه عقاب آزادی. شماره‌های ۲۰ و ۲۱، سال دوم، صفحه ۴، خرداد و تیر.
- ۳ - طغیان ساکایی، محمد یونس. (۱۳۹۰) «**شاهنامه خوانی در افغانستان**». سیمغ. محمود جعفری. شماره ۲. سال یکم، صفحه ۲، ۱۳۹۰؛ شماره ۳، سال یکم، صفحه ۲، ۱۳۹۰؛ شماره ۴، سال یکم، صفحه ۲، ۱۳۹۰.
- ۴ - کاظمی، محمد کاظم. (۱۳۷۶) «**پشت این برفها سرتاسر**». مجله درّ دری. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان. شماره ۲. سال یکم، صفحه ۵۵.
- ۵ - (۱۳۷۶) «**شب همچنان سیاه**». مجله درّ دری. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان. شماره ۱. سال یکم، صفحه ۶۰.
- ۶ - (۱۳۷۳). «**کارنامه شعر هجرت در ایران اسلامی**». مجله شعر. شماره ۱۴، سال دوم، صفحات ۲۳ - ۳۰.
- ۷ - (۱۳۷۳). «**کفران**». مجله شعر. شماره ۱۴، سال دوم، صص ۵۴ - ۵۵.